



درس تفسیر سوره مبارکه احقاف - جلسه ۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾
 (۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ (۱۱)﴾

سوره مبارکه «احقاف» - همان طوری که ملاحظه فرمودید - چون در مکه نازل شد و عناصر محوری سوره مکی هم همان اصول دین است، بعد از تبیین توحید، مسئله وحی و نبوت مطرح شد.

دعای ماه رجب دلیل بر اثبات علم به غیب برای ائمه (علیهم السلام)

در جریان وحی و نبوت فرمود که نه من اولین پیامبر هستم و نه پیام من اولین پیام است: ﴿مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾، یک: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، دو: نه من می دانم که چه حادثه ای رخ می دهد و نه از کسی پیروی می کنم، مگر از وحی! آن گاه در پنج مرحله این مباحث مطرح شد؛ مرحله اولی این بود که طبق ادله فراوان و قطعی، انسان کامل که حجّت الهی است - مثل پیغمبر و امام (علیهم السلام) - علوم غیبی فراوانی داشته و دارند، هر چه در جهان امکان ظهور پیدا کرده است، انسان کامل معصوم که حجّت الهی است - مثل پیغمبر و ائمه (علیهم السلام)

السلام) - آن را دارا هستند. آن ابواب فراوانی که در جوامع روایی ما هست، بخشی از اینها را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در «کِتَابُ الْحُجَّة»^۱ کافی آورد که عناوین آنها در بحث قبلی گذشت، به صورت شفاف و قطعی ثابت می‌کند که اهل بیت (علیهم السلام) به علوم غیبی کامل احاطه دارند و این ادعیه نورانی ماه رجب را هم حتماً قرائت می‌کنید، اینها درس است برای ما، گذشته از اینکه خواندن آنها عبادت است و ثواب دارد، درس هم هست؛ این جمله نورانی «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقْتُلُهَا وَرَتُّهَا بِيَدِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَعَوْدُهَا إِلَيْكَ أَعْضَادٌ وَأَشْهَادٌ وَمُنَاةٌ وَأَذْوَادٌ وَحَفَظَةٌ وَرُؤَادٌ»^۲ همه معارف را در بر دارد. پس مطلب اول این است که بدون هیچ شک و تردیدی اینها علوم غیبی فراوانی دارند.

تبیین نقدهای علمی و عقلی و نقلی بر علم به غیب ائمه (علیهم السلام)

مطلب دوم این است که این با دلیل عقلی و نقلی مخالف است؛ با دلیل نقلی مخالف است، برای اینکه آیاتی دارد: ﴿مَا أَدْرِ مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾، یک؛ ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، دو؛ از طرفی هم چه در سوره «انعام» و چه در سوره «یوسف» فرمود: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾،^۳ در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۸۸ هم فرمود: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ که اگر عالم غیب بودم خیر فراوانی نصیب من می‌شد و مشکلات دامن‌گیر من نمی‌شد، از اینکه از خیر فراوان محروم می‌شوم و مصیبت‌های فراوانی دامن‌گیر من می‌شود، در جنگ‌ها شکست می‌خوریم و در جبهه‌های اُحُد و امثال اُحُد آسیب می‌بینیم، معلوم می‌شود که علم به غیب نداریم.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲. مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۰۴.

۳. سوره انعام، آیه ۵۷؛ سوره یوسف، آیات ۴۰ و ۶۷.

پس این دلیل هم اشکال علمی و نقلی دارد هم اشکال عملی؛ اشکال علمی آن همین آیات است که فرمود: ﴿مَا أَدْرِ مَا يُفَعْلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾، یک؛ ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، دو؛ آیه ۱۸۸ سوره مبارکه «اعراف» این هم که خدا فرمود بگو من علم غیب ندارم، سه؛ اشکال عملی و عقلی آن هم این است که اگر اینها عالم به غیب باشند، این همه مشکلات برای اینها از کجا پدید آمده؟ اگر بدانند که چه وقت شهید می‌شوند، خودشان را حفظ می‌کنند و مانند آن! پس علماً و عملاً؛ عقلاً و نقلاً این مطلب اول با اشکال مواجه است.

تحلیل عقلی علامه طباطبائی در اثبات علم به غیب برای ائمه (علیهم السلام)

سه پاسخ به آن داده شد: یکی برای سیدنا الاستاد است که تحلیل عقلی فرمودند، دومی را هم مرحوم کاشف الغطاء دارد و سومی را هم دیگران دارند.

آنچه را که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) فرمودند، این است که انسان وظیفه‌ای نسبت به آنچه در حیطه اختیار اوست دارد؛ اگر علم داشته باشد به مهندسی جهان که در کل جهان چه می‌گذرد، خود او و اراده او و کار او هم جزء مجموعه این مهندسی شده است، او دیگر نمی‌تواند کل نظام را تغییر بدهد. ایشان می‌فرمایند تنها علمی می‌تواند کارگزار باشد که به اصل مطلب علم داشته باشد، یک؛ باور داشته باشد، دو؛ که این وظیفه من هست و من باید آن را انجام بدهم! وگرنه صرف اینکه چه چیزی حق است، این تکلیف‌آور نیست؛ نظیر اینکه فرعون یقین پیدا کرده است که حق با موسای کلیم است؛ منتها عمل نکردند: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾،^۴ این «الف و سین و تاء» هم نشانه تأکید یقین است؛ با اینکه صد درصد برای فرعون مسلم شد که حق با موسای کلیم است، با این حال عمل نکرد. پس علم ریاضی، علم قطعی و علم صد درصد باعث عمل نیست؛ چه اینکه موسای

کلیم (سلام الله علیه) هم به فرعون فرمود: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ﴾^۵ فرمود

برای تو مسلم شد که این کار من معجزه است و از طرف خداست، چرا عمل نمی کنی؟! ایشان می فرمایند علم به

حقیقت و علم به اینکه من باید به این حقیقت تن در بدهم و عمل کنم، اینها باعث عمل هست، وگرنه علم به

اینکه چه چیزی حقیقت است و چه چیزی واقعیت دارد، عمل را به دنبال ندارد.^۶

تکمیل تحلیل عقلی علامه طباطبایی در اثبات علم به غیب ائمه (علیهم السلام)

اشاره شد که این دلیل سیدناالاستاد کمبودی دارد و آن این است که مسئله عمل تنها به علم وابسته نیست.

اینکه ما عالم بی عمل داریم، برای این نیست که یکی از ارکان را ندارد، همه این ارکان را دارد! آن کسی که این

معصیت را می کند یقین دارد که خدا این آیه را در قرآن فرمود، یک؛ یقین دارد که خودش مکلف است، دو؛ یقین

دارد که این آیه شامل حال او می شود، سه؛ یقین دارد که مکلف است، چون مسلمان است و باور کرده قرآن را،

چهار؛ با این حال عالماً و عامداً معصیت می کند؛ سرش این است که عمل به علم بر نمی گردد! جریان علم تقریباً

پنجاه درصد قضیه را تأمین می کند، مسئول و متولی عمل که علم نیست! مسئول و متولی عمل، عقل عملی است

که عقل عملی در جهاد با نفس شکست خورده است و اسیر است. این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ

مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»^۷ این عقل یعنی اینکه باید عزم، تصمیم، اراده و نیت که اینها مبادی عملی هستند

را انجام بدهد، این فلج است. بنابراین با اینکه آیه را می خواند ربا هم می گیرد! این نه برای این است که نداند خدا

چه گفت و این نه برای آن است که خودش را مکلف نداند، این نه برای این است که مسلمان نباشد، مسلمان

۵. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

۶. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۹۲.

۷. نهج البلاغه (للصّحی صالح)، حکمت ۲۱۱.

هست و ملتزم هست! ولی علم که عمل نمی‌کند، عقل عملی عمل می‌کند که ویلچری و شکست خورده است؛ مثالی را هم که زدیم مطلب را روشن می‌کند.

الآن انسان با چشم و گوش مار و عقرب را می‌بیند؛ اما چشم که فرار نمی‌کند! گوش که فرار نمی‌کند! اینکه فرار می‌کند و انسان از مار و عقرب نجات پیدا می‌کند دست و پاست و این آقا هم دست و پای او ویلچری است، شکست خورده و بسته است! شما مدام به او عینک بده، ذره‌بین بده، تلسکوپ بده، میکروسکوپ بده، این شخص که مشکل علمی ندارد! الآن اینها که معتاد هستند شما مدام نصیحت بکن، او خودش هر شب با یک تکه کارتن در کنار جدول می‌خوابد، شما چه می‌خواهید به او بگویید؟! بگویید ضرر دارد و خطر دارد؟! او از خانواده آواره شده و هر شب در دام خطر است! علم پنجاه درصد قضیه است، علم عهده‌دار جزم است، نه عزم! آنچه عزم به عهده اوست عقل عملی است که «مَا عُبدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۸ آن در جنگ با هوس شکست خورده است «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ».

بنابراین انسان ممکن است مطلبی را از قرآن بداند، هیچ تردیدی هم در آن نداشته باشد، خودش هم اهل علم باشد، در این زمینه هم کتاب‌ها نوشته باشد و هیچ تردیدی هم ندارد، ولی عالماً عامداً بی‌راهه می‌رود! برای اینکه کار علم جزم است، نه عزم! اینکه ایشان فرمودند این دو وجهی که گفتند ممکن است به بیان ما برگردد؛ البته ممکن است که برگردد؛ ولی نکته اساسی آن است که مسئول و متولی عمل عهده‌دار عمل، علم نیست؛ مثل اینکه مسئول دفاع و متولی دفاع چشم و گوش نیست، بلکه مسئول دفاع دست و پاست؛ این چشم و گوش، مار و عقرب را می‌بیند، اگر دست و پا سالم باشد انسان دفاع می‌کند و فرار می‌کند! اما اگر دست و پا سالم نباشد با اینکه عالم هست، مسموم خواهد شد.

۸. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۱.

پرسش: در قرآن می‌فرماید تنها کسانی که از خدا می‌ترسند علما هستند!^۱

پاسخ: بله، اما در سوره مبارکه «عنکبوت» فرمود این علم نردبان است: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^۲ آن عالمی که علم را نردبان قرار داد، پای او سالم بود و از این نردبان کمک گرفت، به مرحله عقل رسید و شده عاقل که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَكَثُرَ بِهِ الْجَنَانُ»، از آن به بعد مرحله عمل است و خشیت، و گرنه نردبان به دستی که از این نردبان بالا نرود و عاقل نشود این ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ خواهد بود. فرمود: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ﴾، اما ﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾، نه «ما يعلمها»! عالم تا عاقل نشود اهل عمل و عدل نیست.

بیان کاشف الغطاء بر تکلیف آور نبودن علم به غیب ائمه (علیهم السلام)

بنابراین، این سه وجهی که جواب داده شد، یک وجه این است که اینها - ائمه و انبیا (علیهم السلام) - خصایصی دارند، این یک وجه؛ وجه دیگر این است که علم غیب سند حکم فقهی نیست، همین مطلبی که جلسه قبل از مرحوم کاشف الغطاء خوانده شد؛^۳ این بزرگوارها می‌فرمایند که علم غیب متعلق به جهان دیگر است، برای مسائل مسائل عقلی و کلامی و آخرت و عرش و مانند اینهاست؛ علم غیب برای این نیست که انسان به مسئله طهارت و امثال طهارت عمل بکند، اینها با علم عادی باید حل بشود. الآن اگر این آینه مقداری گرد گرفت، این را با حوله پاک می‌کنند، با «تَحْتَ الْحَنَكِ» که پاک نمی‌کنند! علم غیب برای چیزی دیگر است! فرمایش مرحوم کاشف الغطاء برابر این حدیث معروف است که حضرت فرمود و همه هم پذیرفتند: «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ»^۴

۱. سوره فاطر، آیه ۲۸: ﴿وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

۳. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - القدیمی)، ص ۲۲۰؛ «الرابع فی أن حکم التحیر و الخطأ هل یجری بالنسبة إلى المعصومین...».

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۴۱۴.

محکمه قضایی را «شاهد» و «سوگند» اداره می‌کند، وگرنه همه اعمال را اینها می‌دانند، مسئله عرض اعمال به طور عموم هفته‌ای دو بار هست و در حین عمل هم اینها «باذن الله» می‌دانند؛ اما بنا نیست که اینها براساس علم غیب محکمه قضایی را اداره بکنند و حضرت هم «بالصراحة» فرمود! فرمود من با «یین» و «شاهد» داوری می‌کنم، اگر کسی قسم دروغ یاد کرد یا شاهد کذب آورد و از محکمه من مالی را گرفت، ولو از دست من هم بگیرد «قِطْعَةً مِنَ الثَّارِ»! مبادا بگوید به اینکه من رفتم در محکمه پیغمبر و از دست خود پیغمبر گرفتم! ما بنا بر ظاهر عمل می‌کنیم، راه جهنم هم باز است! چه اینکه راه بهشت هم باز است. این فرمایش مرحوم کاشف الغطاء و عده‌ای زیادی هست. پس یک جواب این است که اینها خصایصی دارند، مثل «خَصَائِصُ النَّبِيِّ» که برای اهل بیت و ائمه (علیهم السلام) هم خصایصی هست که اینها چه وقت عمل می‌کنند و چه وقت هم عمل نمی‌کنند. جواب دیگر این است که علم غیب سند فقهی نیست، آنچه سند فقهی است علم عادی است. سیدنا الاستاد فرمودند این تحلیل عقلی که ما کردیم، ممکن است این دو توجیهی که بزرگان کردند هم به همین حرف ما برگردد.

عصاره این مطالب پنج‌گانه این است که بدون تردید از روایات فراوانی استفاده می‌شود که اینها علم غیب دارند. آنچه در جهان امکان پیدا شد و علم فعلی خدا شد و ظهور پیدا کرد می‌شود ممکن، اگر ظهور پیدا کرد و شده ممکن، اینها که صادر اوّل هستند اگر ندانند، پس چه کسی می‌داند؟!

غلو دانستن دعای ماه رجب و پاسخ آن

برخی‌ها این دعای ماه رجب را که «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ»^۱ گفتند - معاذ الله - این غلو است و چند تا اشکال هم گرفتند؛ گفتند که این «فَاقِدَ كُلِّ مَقْشُودٍ»^۲ این دلیل است بر اینکه این دعا درست نیست؛

۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۰۳.

۲. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۰۴.

در حالی که سیدنا الاستاد مرحوم علامه فرمود این از نکات دقیق این دعاست! «فَاقِدَ كُلُّ مَفْقُودٍ»؛ یعنی هر صفت نفس را شما از آنها منزّه هستی، نه اینکه شما یک چیز وجودی را از دست داده باشی! هر چه که عدمی است، نقص است، زشت است، بد است، مکروه است، نقیصه و مذموم است از شما دور است، «فَاقِدَ كُلُّ مَفْقُودٍ»؛ هر صفت نقصی از شما دور است. بنابراین آن تعبیر بلندی که «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ»؛ وقتی گفتیم آنها «واجب الوجود» هستند و معبود، اینها «ممکن الوجود» هستند و عابد، دیگر کجای آن غلو است؟! اگر فرشته‌ها باید بدانند، اینها که معلم فرشته‌اند! شما چطور مضایقه ندارید از اینکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل (سلام الله علیهم) علم غیب داشته باشند، اینها که معلم آنها هستند علم غیب نداشته باشند!

پرسش: ممکن است که این انکار اهل بیت (علیهم السلام)، انکار نتیجه علم غیب باشد.

پاسخ: نه، اگر بگوییم چرا به علم عمل نمی‌کنند؟ همین سه جواب هست؛ یا علم به تکلیف است یا خصایص اینهاست یا علم غیب سند فقهی نیست؛ سند فقهی برابر همین علم عادی است! این سه جواب. اما یک وقت استبعاد کنیم، چه استبعادی است؟ به هر حال جبرئیل که علم غیب دارد، اسرافیل که دارد، اینها که معلم جبرئیل هستند! مگر اینها قلمرو امکان نیست؟ مگر محدوده امکان نیست؟ مگر کسی - معاذ الله - از محدوده امکان به محدوده وجود رفته است؟ آنها معبودند و اینها عابد، آنها خالق‌اند و اینها مخلوق، آنها واجب‌اند و اینها ممکن، آنها حی لایزال‌اند و اینها مُردنی‌اند! اینها هست، ولی در نهایت علم، علم فعلی است!

پرسش: در این صورت ارسال جبرئیل لغو نمی‌شود؟

پاسخ: نه، مرحله تکلیف است و هر مرحله‌ای سر جای خود محفوظ است. آنها که آنجا هستند، حکم آنجا را دارند و وقتی که اینجا آمدند، حکم اینجا را دارند؛ در قوس نزول همه چیز را می‌دانند و در قوس صعود برابر

﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۱ دارند عمل می‌کنند، از این پایین که می‌خواهند به بالا بروند هر لحظه می‌گویند: ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾. آن‌جا که هستند: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِينَا»^۲ است و اگر آن‌جا محفوظ است، این‌جا هم محفوظ است و هیچ محذوری ندارد؛ ولی منظور این است که اینها می‌گویند جبرئیل علم غیب دارد، به هر حال او هم مخلوق است! اسرافیل و میکائیل هم مخلوق هستند ﴿يَا آدَمُ أَتَيْتُكُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾^۳ منظور از آدم مقام شامخ انسانیت است، نه شخص حضرت آدم که «قَضِيَّةُ شَخْصِيَّةً» که حالا بگوییم «مَاضَتْ وَ تَحَقَّقَتْ»! امروز مشمول آن ﴿يَا آدَمُ﴾ و ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ وجود مبارک حضرت است. بنابراین او مشکل علمی ندارد و هیچ استبعادی هم ندارد!

پرسش: نسیان چه می‌شود؟

پاسخ: نسیانی ندارد! آن در بحث جریان حضرت آدم روشن شد که آن‌جا جای تکلیف نبود، چون در بهشت نه نسیان است، نه وجوب است و نه حرمت است؛ انسان آن‌جا را باید سفر آن‌جایی کند و به زبان آن‌جا سخن بگوید، چون هنوز به دنیا و این زمین نیامدند! چه در سوره مبارکه «بقره» و چه در سوره «طه»^۴ وقتی فرمود: ﴿اهْبِطُوا﴾ وقتی که به زمین آمدند، آن وقت فرمود: ﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ﴾^۵ از آن به بعد دین و شریعت، حلال و حرام، واجب و مکروه و مستحب پیدا شده است، آن‌جا جای هیچ چیزی از اینها نیست! اگر کسی خواست جریان حضرت آدم و خلافت و گفتگوی آدم با حضرت اُحَدِیَّت و گفتگوی شیطان با حضرت اُحَدِیَّت را بررسی کند، باید از زمین برخیزد و آسمانی بشود، از فضای شریعت بیرون بیاید و به قبل از شریعت

۱. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۲. رک: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸؛ «فَأَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورُ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) ... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)».

۳. سوره بقره، آیه ۳۳.

۴. سوره طه، آیه ۱۲۳.

۵. سوره بقره، آیه ۳۸.

برسد تا آن آیات را بفهمد، چون قبلاً دینی نبود، شریعتی نبود، حکمی نبود، حلال و حرامی نبود، آنجا را باید با زبان آنجایی بررسی کرد که در اوایل سوره مبارکه «بقره» گذشت.

وجود اختلاف درجات بین انبیا و ائمه و فرشتگان

به هر تقدیر جریان انبیا مفصل هست، جریان مُرسَلین مفصل هست، جریان ائمه (علیهم السلام) مفصل هست. اگر اختلاف درجات باشد این مزاحم نیست که اینها برتر از فرشته‌ها هستند! برای خود انبیا (علیهم السلام) هم ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^۶ هست، ﴿لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ﴾^۷ هست، ممکن است درباره ائمه (علیهم السلام) هم همین‌طور باشد! خود ملائکه هم درجاتی دارند که ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ آمِينَ﴾^۸ ولی مجموعاً ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۹، این خلیفه «بالاصل» مقدّم بر فرشته‌هاست، فرشته‌ها مراتبی دارند، انبیا مراتبی دارند، مُرسَلین و ائمه مراتبی دارند؛ ولی آن‌که شاگرد «بلاواسطه» است، مقام شامخ انسانیت است؛ بعد آن‌که شاگرد «مع الواسطه» است که به وسیله مقام انسانیت مطلب یاد می‌گیرند فرشته‌ها هستند؛ البته آن هم در حدّ «انباء»! پس اگر انبیا و مُرسَلین و ائمه (علیهم السلام) بعضی به برکت بعضی استفاده کردند، این هیچ ارتباطی با مسئله «انباء» ندارد، اینها در مرحله تعلیم هستند که بعضی‌ها از برکت بعضی‌ها استفاده می‌کنند؛ این دعای نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در صحیفه سجادیه که دعای ختم قرآن است، دارد که شما همه حقایق معارف قرآنی را به پیغمبر گفتید، بعد از آنجا به ما «ارث» رسیده است؛^۹ یعنی منافاتی ندارد که علمی از پیغمبری به امامی به ارث «علم الوراثة» - نه به «علم الدراسة» - برسد؛ اما در حدّ تعلیم و همین علوم در حدّ «انباء» به فرشته‌ها برسد.

۶. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۷. سوره اسراء، آیه ۵۵.

۸. سوره تکویر، آیه ۲۱.

۹. صحیفه سجادیه، دعای ۴۲: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجْمَلًا وَآلَهُمْ عَجَائِبُهُ مُكْمَلًا وَوَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا وَفَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ وَفَوَيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِيقْ حَمْلَهُ...»

دفاع کاشف الغطاء از علم به غیب ائمه و بیان نمونه‌هایی از آن

اما جریان سؤال‌هایی که از این بحث فعلی مانده بود؛ آن قسمت معجزه‌ای که وجود مبارک حضرت امیر بیان کرد که بنا شد از همان کتاب کشف الغطاء بخوانیم، مرحوم کاشف الغطاء یک «اصول دین» دارد که بحث کلامی است و یک «اصول فقه» دارد که بحث اصولی معروف است، بعداً وارد مسائل فقه می‌شوند؛ یک چند صفحه‌ای مربوط به مسائل عقلی و کلامی است؛ یعنی توحید و وحی و نبوت را چند صفحه را ذکر می‌کنند، بعد فنّ شریف اصول را هم چند صفحه ذکر می‌کنند، بعد وارد مسئله فقه می‌شوند. در جریان اینکه وجود مبارک حضرت امیر علم غیب داشتند، او بحث مبسوطی دارد، بعد می‌فرمایند گزارش‌هایی که حضرت امیر دادند به میثم تمار، فرمودند که تو را به دار می‌زنند و آن درخت خرما را هم نشان میثم تمار داد که تو را روی این درخت دار می‌زنند، همه را به او گفت: «و بصلب میثم التمار»،^{۱۰} این را در صفحه چهارده کشف الغطاء به طبع رحلی قدیم بیان کردند. «و أراه النخلة التي يصلب عليها فكان ذلك من عبید الله بن زیاد لعنهما الله»، بعد فرمود: «و تقطیع یدی رُشید الهجری»، «هَجَرَ» همان بخشی از بحرین و اطراف آن است که خرما فراوان است، این «رُشید»^{۱۱} برای آن منطقه «هَجَرَ» بود. حضرت فرمود دو دست تو را قطع می‌کنند، دو پای تو را قطع می‌کنند و همین کار هم شده! «و بقتل قنبر فقتله الحجاج [لعنة الله] و بأفعال الحجاج التي صدرت منه»؛ چه کارهایی را که حجاج ملعون می‌کند، همه را یکایک حضرت خبر داد و همه هم واقع شده است.

۱۰. کشف الغطاء عن مبهات الشريعة الغراء (ط - الحديث)، ج ۱، ص ۱۰۶؛ کشف الغطاء عن مبهات الشريعة الغراء (ط - القديمة)، ص ۱۴.

۱۱. رُشید هَجَرَ، از یاران برجسته امام علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) است. رشید صاحب سر حضرت علی بود، از این رو علم منایا و بلایا را نزد او آموخت. شیخ طوسی از وی در شمار اصحاب امام حسین (علیه السلام) و امام سجاد (علیه السلام) نیز یاد کرده است. او سرانجام به دست زیاد بن ابیه یا فرزندش - همان‌گونه که حضرت علی خبر داده بود - به شهادت رسید.

بعد «و أخبره الرجل بموت خالد بن عرفة»، یکی به حضرت عرض کرد که «خالد بن عرفة» مُرد، حضرت در آن سخنرانی فرمود که خیر! «لم یت» او نمرده است «و سيقود جيش ضلالة»؛ یک اردو و گروه و لشکر ضلالت و گمراهی را او «قیادة» دارد، «صاحب لوائه حبیب بن جمار» حبیب هم پرچم به دست اوست؛ حبیب هم در مجلس حضرت نشسته بود، حضرت اینها را در مسجد کوفه داشت می فرمود؛ فرمود حبیب پرچمدار همین خالد است. خالد هنوز نمرده است، او فتنه ها در سر دارد، گروهی را اعزام می کند و پرچم را هم به دست حبیب می دهد. حبیب که پای منبر نشسته بود، «فقام إليه حبیب بن جمار»؛ حبیب عرض کرد که «إني لك محب»؛ من دوست شما هستم، چطور می شود که پرچم ضلالت به دست من باشد؟ «فقال(علیه السلام): إياك أن تحمل اللواء»؛ مبادا این پرچم را حمل بکنی! ولی «و لتحملنها»؛ من یقین دارم که این پرچم به دست توست! این با نون تأکید ثقیله است، معصوم در حضور همه و در مسجد، فرمود صد درصد این پرچم را تو حمل می کنی، ولی نکن! یعنی مختاری! جبری در کار نیست؛ ولی با میل خودت انجام می دهی. گفت: «إني لك محب فقال: إياك أن تحمل اللواء»، اما «و لتحملنها و تدخل من هذا الباب» حضرت اشاره کرد به باب، فرمود این «باب الفیلی» که در مسجد کوفه است، از همین در هم وارد می شوی! اینها مثل روز روشن است! «و تدخل من هذا الباب یعنی باب الفیل فلما كان زمان الحسين عليه السلام»؛ جریان کربلا که پیش آمد، «جعل ابن زياد [لعنة الله] خالداً على مقدمة عمر بن سعد [عليه اللعنة] و حبیب صاحب لوائه»؛ در جریان کربلا که «عمر بن سعد» رهبری آن را به عهده گرفت، پرچم به دست همین حبیب بود که از همان در «باب الفیل» وارد مسجد شدند و مردم را شوراندند. این مثل دو دوتا چهارتا است و روشن است! بعد در همان سفر به صفین - بیست سال قبل از جریان کربلا - حضرت به کربلا که رسیدند پیاده شدند و دو رکعت

نماز خواندند، این خاک را گرفتند و بو کردند! بو کردند! [گریه استاد] فرمودند: «هَاهُنَا هَاهُنَا»^{۱۲} همین جاست!

همین جاست! عرض کردند یا علی! چه می گویی؟! «مَقْتُلُ رِجَالِنَا»^{۱۳} همان جا که بعد از بیست سال حسین بن علی

این حرف را زد، این می شود علم غیب! این را همه دیدند و همه نقل کردند! شیعه دید، دوست دید، دشمن دید!

مقصود پیامبر از نداشتن علم به غیب

بنابراین در اینکه اینها به اذن خدا همه چیز را می دانند، هیچ محذور عقلی ندارد! برای اینکه در محدوده واجب

که نیست! در قرآن هم مکرر فرمود: ﴿بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^{۱۴} به علم الهی است، این چه مشکلی دارد؟ اگر بگوییم که «متی

شاء ووا»؛ هر وقت خواستند می بینند، بله هر وقت خواستند هم «بإذن الله» است! هر وقت خواستند می دانند و هر

وقت نخواستند مصلحت دور است؛ ولی به هر حال با آن حصری که دارد ﴿مَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾، با آن

حصر چه کار کنیم؟ بعضی ها را که می دانند و بعضی ها را که می خواهند! این حصری که ﴿مَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا

بِكُمْ﴾ یعنی چه؟ یعنی «بالذات» نمی دانیم و «بالتبع» می دانیم؛ خدا یادت می دهد، درست است! آن که «بالذات»

علیم است ذات اقدس الهی است، بله! شما با علم خود ذاتاً نمی توانید: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِى مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾^{۱۵}

نمی دانستی ایمان چیست، نمی دانستی قرآن چیست، ما که یادت دادیم همه درست است! معنای امکان همین است!

معنای مخلوق بودن همین است! معنای مخلوق بودن این است که تا به او یاد ندهند یاد نمی گیرد، این درست است.

پرسش: آن اشکال «لیلة المبيت» چگونه پاسخ داده می شود؟

۱۲. وقعة صفین، ص ۱۴۱ و ۱۴۲؛ «... إِلَى عَلِيٍّ فَأَتَيْتُهُ بِكَرْبَلَاءَ فَوَجَدْتُهُ يُشِيرُ بِيَدِهِ وَيَقُولُ: هَاهُنَا هَاهُنَا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَمَا ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: تَقُلُ لِيَالٍ مُحَمَّدٍ يَتَرَلُ هَاهُنَا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِنْكُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَا مَعْنَى هَذَا الْكَلَامِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: وَيْلٌ لَهُمْ مِنْكُمْ تَقْتُلُونَهُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ يُدْخِلُكُمُ اللَّهُ بِقَتْلِهِمْ إِلَى النَّارِ وَقَدْ رَوَى هَذَا الْكَلَامَ عَلَى وَجْهِ آخَرَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ وَوَيْلٌ لَكُمْ عَلَيْهِمْ قَالَ الرَّجُلُ: أَمَا وَبِلٌ لَنَا مِنْهُمْ فَقَدْ عَرَفْتُ وَوَيْلٌ لَنَا عَلَيْهِمْ مَا هُوَ؟ قَالَ: تَرَوْنَهُمْ يَقْتُلُونَ وَلَا تَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ».

۱۳. ناقد آل ابی طالب علیهم السلام (لاین شهر آشوب)، ج ۴، ص ۹۷.

۱۴. سوره بقره، آیات ۹۷ و ۱۰۲ و ۲۴۹ و ۲۵۱؛ آل عمران، آیه ۴۹ و ۱۴۵ و ...

۱۵. سوره شوری، آیه ۵۲.

پاسخ: همین است! آنها چه بدانند شهید می‌شوند، اطاعت می‌کنند؛ چه بدانند شهید نمی‌شوند، اطاعت می‌کنند؛ این می‌شود تسلیم محض! آن‌جایی که می‌داند شهید می‌شود می‌رود، پس معلوم می‌شود عبد محض است. اگر کسی بخواهد بگوید «لَیْلَةُ الْمَبِیْتِ» برای آنها شرف نیست، باید گفت «لَیْلَةُ الْمَبِیْتِ» به همان اندازه شرف است که نوزده ماه رمضان شرف است، او عبد محض است! بداند کشته می‌شود می‌رود و بداند که کشته نمی‌شود می‌رود؛ می‌داند کشته نمی‌شود، ولی آماده است! این تسلیم محض بودن نشانه کمال انسانیت است، عبد محض است! آن‌جا هم که صد درصد می‌داند کشته می‌شود؛ مانند وجود مبارک سیدالشهداء که اعلام کرده است! از همان اوّل، شش ماه قبل تصمیم گرفته که حج نرود، نه اینکه در بعضی کتب تاریخی نوشته شده که حج را تبدیل به عمره کرده است! این بحث، بحث فقهی است نه تاریخی! مقتلی نیست! آنها که با کتاب حج و روایات حج و نصوص باب حج آشنا هستند، می‌دانند که ائمه (علیهم السلام) فرمودند حضرت از همان اول قصد عمره مفرده داشت، نه اینکه قصد حج کرد و حج را تبدیل به عمره کرد! ایشان چندین ماه قبل می‌داند که روز عرفه باید برگردد، نه اینکه قصد حج داشت و حج را تبدیل به عمره کرد! از همان اوّل قصد عمره مفرده داشت، بعد صریحاً اعلام فرمود که تمام این اعضای من تکه‌تکه می‌شود! آن‌جا هم که می‌داند تکه‌تکه می‌شود می‌رود، آن‌جا هم که می‌داند نمی‌شود می‌رود؛ این معنای عبد محض بودن است که تا کجا باید برود و تا کجا نباید برود و مانند اینها. بنابراین اگر بعضی از اینها را بخواهند و بعضی از اینها را نخواهند، با آن حصر کلی که ﴿مَا أَدْرِی مَا یَفْعَلُ بِی وَلَا بِکُمْ﴾ باید هماهنگ باشد؛ یعنی هر چیزی را که ذات اقدس الهی به شما داد عالم هستید، ولی همه اینها در محدوده امکان است. اگر - إن شاء الله - رفتیم بهشت، مگر ابدی نمی‌شویم؟! ابد یعنی نامتناهی، ابد که میلیارد میلیارد سال نیست ﴿خَالِدِینَ فِیْهَا أَبَدًا﴾^{۱۶} حالا در جهنّم مشکلی هست، اما احدی در مورد بهشت که خلاف آن را نگفته است! پس می‌شود که یک موجود

ممکن، بشود نامتناهی؛ اگر یک موجود ممکن بشود نامتناهی، حالا چرا ما در دنیا نسبت به این ذوات قدسی مشکل داشته باشیم؟ ولی همه اینها در قلمرو امکان است! فعل و فیض خدا نامتناهی است، این فعل و فیض را به جبرئیل می‌دهد، به استاد او نمی‌دهد؟! اینکه فرمود: ﴿يَا آدَمُ ابْنُهَا بِأَسْمَائِهِمْ﴾؛ یعنی تو معلم اینها هستی! اینکه در روایات هست که «فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا وَ قَدَسْنَا فَقَدَسَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَقْدِيرِنَا»^۱ از همین‌جا به دست می‌آید؛ منتها ما در این مرحله که هستیم موظفیم بگوئیم اینها براساس ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ دارند عمل می‌کنند و از بالا که نگاه می‌کنیم براساس اینکه اینها نور واحد هستند،^۲ همه چیزی را به اینها گفته است؛ آن‌جا حکمی دارد و این‌جا هم حکمی دارد، ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾^۳ یک حکم دیگر دارد، اگر جبرئیل می‌داند، معلم جبرئیل به طریق اولی می‌داند.

عدم منافات علم غیب پیامبر با جریان «فرض الله» و «فرض النبی»

اما جریان خضر و موسی (سلام الله علیهما) در سوره «قصص» و «کهف» و اینها مفصل گذشت دیگر تکرار نمی‌کنیم؛ اما در جریان «فرض النبی» و «فرض الله» این‌طور نیست که اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به «قرب نوافل»^۴ راه پیدا کرد که «الله» زبان اوست می‌شود «فرض النبی» و اگر به «قرب فرائض»^۵ راه پیدا کرد که

۱. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲. رک: الغیبة (للعمانی)، ص ۹۳؛ «يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَيُّمَةَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ...».

۳. سوره غل، آیه ۶.

۴. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۳۵۲؛ «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْضَدَ لِمُحَارِبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالثَّأِفَةِ حَتَّى أَجِبَهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرُهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ وَ يَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

۵. رک: منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خویی)، ج ۱۹، ص ۳۲۲؛ «قال الله عزوجل ما يتقرب الى عبد بشيء احب الى مما افترضته عليه و ما زال يتقرب الى عبدی بالفرائض حتى اذا ما احبه و اذا احببته كان سمعی الذي اسمع به و بصری الذي ابصره ویدی التي ابطش بها»؛ التوحيد (للصديق)، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ «قال أمير المؤمنين (عليه السلام) في خطبته انا الهادي و انا المهتدي و انا ابو اليتامى و المساكين و زوج الارامل و انا ملجأ كل ضعيف و مأمّن كل خائف و انا قائد المؤمنين الى الجنة و انا حبل الله المتين و انا غرّة الله الوثقى و كلمته التقوى و انا عين الله و لسانه الصادق و يده و انا جنب الله الذي يقول «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ» و انا يد الله المبسوطة على عباده بالرحمة و المغفرة و انا باب حطة من عرفني و عرف حقّي فقد عرف ربه لا اله الاّ وصى نبيه في أرضه و حجته على خلقه لا ينكر هذا إلاّ رادّ على الله و رسوله».

که او زبان «الله» است و بشود «فرضُ الله» این چنین نیست، چون حضرت در تمام این مدتی که قرآن کریم نازل می شد «بأحد الفرضین» یا «بکلا الفرضین» رسیده بود، اما همه اینها «قول الله» است! سخن در این نیست که «كُنْتُ ... لِسَانَهُ»^۱ معیار است، سخن در این است که آن قول چیست؟ آن جا ممکن است که لسان، لسان «الله» باشد؛ ولی بگوید این «فرضُ التبی» است؛ ممکن است لسان، لسان پیغمبر باشد؛ ولی بگوید این «فرضُ الله» است؛ عمده «قول» است، نه «لسان»! بنابراین محذوری از این جهت ندارد که بخش هایی را ذات اقدس الهی به او اذن بدهد که فلان جا را بگو یا فلان جا را نگو، اما همه این موارد به اذن و به تعلیم خداست، اینها مظهر عالم بودن حق هستند، مظهر قدیر حق می باشند، کاری را هم که انجام می دهند «باذن الله» است و از محدوده زبان اینها فیض خدا ظهور می کند.

بنابراین نه دعا های ماه رجب محذوری دارد، مخصوصاً آن دعای نورانی که حتماً خواهید خواند و این «أَئِنَّ الرَّجَبِيُّونَ»^۲ هم در همین دعا های آن ظهور دارد؛ حالا اگر روزه را موفق شدید یا اعتکاف را موفق شدید که «نعمَ الوفاق»، ولی به هر حال این دو صفحه و مانند اینها درس است! اینها علم است! اگر روشن بشود که «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ»؛ خلق تو هستند، عبد و زمام آنها «أَعْضَادُ وَ أَشْهَادُ وَ مُنَاةٌ وَ أَذْوَادُ وَ حَفَظَةٌ وَ رُؤَادُ»، خلق آنها «بَدْوُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا إِلَيْكَ»^۳ اول و آخرشان به دست توست! اگر فعل خدا باشد می شود ممکن، این موجود ممکن را جبرئیل و میکائیل بدانند و استادشان نداند، این چه توقّعی است؟! هیچ محذوری ندارد که فعل خدا را انسان کامل بداند، این علم محدوده فعلی است که از ذات اقدس الهی خارج است و خدا ایجاد کرده که نامتناهی است و این حقیقت انسان هم نامتناهی است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. فضائل الأشهر الثلاثة (ابن بابویه)، ص ۳۱.

۳. البلد الأمين و الدرع الحصين، ص ۱۷۹.

«و الحمد لله رب العالمين»